

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

نعمت الله مختارزاده  
شهر اسن – المان

## دشمنان در بر گرفت

در دیار بیکسی ، دل یار آن کشور گرفت  
ملتش آواره گشته و ، استخوانش در گرفت  
گه مُطیعِ اجنبی و احتیاجِ شرق و غرب  
چون سپندِ حسرتی ، جا روی هر مجمر گرفت  
گه ز ظلمِ دشمنان و گه ز جورِ دوستان  
بس برادر ها که خنجر جانِ یکدیگر گرفت  
اشکِ طفلانِ یتیم و بیوه و معیوبِ جنگ  
لکه ها بر دامنِ قصابِ استمگر گرفت  
نو جوانانش به خاک و خون فتاده هر طرف  
نوعروسانش به کف ، از خون حنای تر گرفت  
در فراقش سوختم سر تا به پا مانندِ شمع  
جامهٔ حسرت تنم از شعله های سر گرفت  
شوقِ آن خاکِ مقدس ، سرزمینِ باستان  
در فضای خاطرم جولان نمود و پر گرفت

تشنه یک قطره آبم از عطش ، چون لاله ها  
 از شمیم صبحگاهش ، ساغرِ احمر گرفت  
 آسمان نیلگونش ، ابرِ غم را می درَد  
 آفتابِ گرم و تابانش ، به دل محضر گرفت  
 هر طرف پروانه ها ، پرپر زنان و جانفشان  
 از وفا بنگر که مویم رنگِ خاکستر گرفت  
 بلبلان و عندلیبانش ، درین غربتسرا  
 هر یکی با نغمه جام و باده و ساغر گرفت  
 گرچه زر افتاده دستِ مسگرانِ بی وقوف  
 هر یکی از زر به دستش ، تیغ و هم خنجر گرفت  
 پرچم فرهنگ و علم و معرفت بادا بلند  
 شمسِ معنا جلوه کرد و جای خود زرگر گرفت  
 عرضه دارد آن طبیبِ معنوی داروی درد  
 هر مریضی چشمِ خود را کور و گوشِ کر گرفت  
 چاره دردِ جهان ، اینست ، باهم دوستان  
 تیغِ قاتل بوسه کرد و دشمنان در بر گرفت  
 جامِ زهری گر دهند ، باید گرفت از جان و دل  
 از برای دشمنان ، هم شهد و هم شکر گرفت  
 زخمی با تیغِ جفا گر میزند بر قلبِ ما  
 مرهمی بر زخمِ شان ، تا از وفا باور گرفت  
 وحدتِ دین و زبان و هم نژاد و جنس و قوم  
 پرچمی افراشت باهم ، زندگی از سر گرفت  
 ازبک و پشتون و تاجک ، شیعه و سنی ، همه  
 خویشی باهم کرد و دختر داد و هم دختر گرفت  
 گبر و هندو و مسلمان و مسیحی و یهود  
 با مودت ، غنچه گل از باغِ یکدیگر گرفت  
 از نژاد سرخ و زرد و هم سیاه و هم سپید  
 وحدتی ایجاد کرده ، رنگ و بو و بر گرفت  
 تا ظفر یابیم بر هر بغض و کین و دشمنی

باشعارِ عفو و بخشش ، شیوه بهتر گرفت  
دردِ ما درمان ندارد ، در دیارانِ غریب  
مرهمِ دل را نباید ، از همه داکتر گرفت  
هر طبیبی را نباشد ، چاره ما عاشقان  
داروی دردِ جهان ، باید ز من یظهر گرفت  
ساقیا ! ماتشنه ایم و ساغرِ معنا بیار  
تا که مستی ز جام و باده اظهر گرفت  
ای خوشا آنکس که خود را سوخت ، بهر دیگران  
شعله هائی بر سر و ، دامن پُر از اخگر گرفت  
« نعمتا » این آذرِ عشقست و قدرش را بدان  
خوش به حالِ آتشی ، جا بینِ خاکستر گرفت